



گپ و گفتی با محترم رضایی، کارگردان نمایش «قهرمان من»
که به شهادت سردار سلیمانی پرداخته است

۴

ارادت به سردار نور و آیینه

شهرآرا

شهربانو

۱۳۱

۸ صفحه ویژه بانوان مشهد | شماره ۳۸۵۰ روزنامه شهرآرا

۲شنبه ۱۲ ۱۰ ۱۴۰۱

تویی که
دیر شناخت

گپ و گفتی با کار ژورنر، نویسنده کتاب
«قهرمان، به شکل خودم» که قرار است
به زودی در مشهد رونمایی شود

۳

برای او که این
روزها جایش در
میان ما خالی
است

۲



برای او که این روزها جایش در میان ما خالی است



شماره

شهر بانو

۲۲ شنبه
۱۲ دی ۱۴۰۱
۹ جمادی الثانیه ۱۴۴۴
شماره ۳۸۵۰

(۲)

این روزها حال و هوای دیگری دارم. چقدر جای خالی ات را حس می‌کنم. سال ۸۸ که بودی، دیدم چه کرد، همان موقع که گفתי کاسه صبرت لبریز شده است. هنوز عکس لباس‌های گلی‌ات جلو چشمانم می‌رقصد، عکس‌هایی که تا زانو در آب بودی تا به مردم خوزستان خدمت کنی. چقدر دلتنگت شده‌ام، دلتنگ ابهت همان روزهایی که ترامپ قمارباز را مخاطب قرار می‌دادی و می‌گفتی مرد میدان تویی. مرد میدان فقط خودت بودی، فقط خودت. همان موقع که در کنار بسیجی‌ها روی زمین می‌نشستی و سر یک سفره غذا می‌خوردی. همان موقع که مدافعان حرم را به باد تمسخر می‌گرفتند تنها تو بودی که شانه‌به‌شانه ایشان در کوچه‌پس‌کوچه‌های سوریه به دنبال شهادت می‌گشتی. از قامشلی تا حلب و حمص جلوتر از همه بودی وسط میدان. کنار عرب و عجم و فارس و لر و افغانستانی تا صنعا و کابل همه‌جا در خط مقدم درخشیدی. برای آرمان فلسطین جنگیدی و رهایی از تعلقات استکبار را خوب نشانه رفتی. تو حتی با دشمنانت هم مدارا کردی. چقدر نمک‌نشناس بودند ولی حسابی از خجالتشان درآمدیم. چقدر جای تو خالی بود. نمی‌دانی که در این سه سال به امت حزب... چه گذشت. خون دل خوردیم. اشک ریختم و تخریب شدیم. نوش جانمان ولی تو تسلائی دیگر بودی. شیر مادرت حالالت که چون تویی را تربیت کرد که جهانی را تکان داد. او فقط مادر نبود. شیر زنی بود چون کوه استوار که تو را به فخر جهان تبدیل کرد. عرضه اش را خوب داشت.

هر روز جای خالی تو را احساس می‌کنم. از عکس‌هایت نگوییم که چقدر در اغتشاشات اخیر به آن‌ها بی‌احترامی شد. باورم نمی‌شد که این‌ها همان مردمان خودمان بودند که سال‌ها کنارشان زندگی کردیم. در جنگ نرمی که اتفاق افتاد ما خیلی‌ها را از دست دادیم. فقط جنگ نرم نبود. جنگ ترکیبی و همه‌جانبه که خواب را از چشمان ما ربود.

هرچند قلبان به درد آمده است، ثانیه‌ای از مسیری که انتخاب کرده‌ایم پشیمان نشده‌ایم. ما مادران قاسم‌پروریم که از دل خاک این زمین صدها و بلکه هزاران سلیمانی خواهیم رویاند. خنجر خوردیم اما ایستاده‌ایم محکم‌تر از گذشته.

خار در چشم و استخوان در گلو ایستاده‌ایم در کنار همه آرمان‌هایت، همان‌ها که برایشان جان را کف دست گذاشتی. حاشا که ما مادران ایران زمین دست از تو برداریم. تو وارث خون آدم صفوة... بودی. خون ابراهیم در رگ‌های تو جاری بود و نگاهت جذبه نگاه روح... را داشت.

تو همان روح خدا بودی که در رکاب قائد زمانه تا آخرین لحظه ایستادی. ما هم از ادبیات سیده زینب استعانت می‌گیریم: ای دم لنا سفکتم و ای کبد لنا فریتم.

تو همان شقایقی که داغت را بر قلبان مهر زدند. چقدر بی‌ادعا بودی و به دست شقی‌ترین اشقیایه آرزویت رسیدی. انتقامت را خواهیم گرفت. ما هنوز همان ملتی هستیم که تو را تشییع کردیم. هنوز در کنار آرمان‌هایت ایستاده‌ایم.



آخرین زیارت

خاطره تشییع خادم‌الرضا

«آب زیند راه را همین که نگار می‌رسد» و در ساعت‌های انتظار ورود پیکر مطهر حاج قاسم به مشهد، خانواده‌های شهدا و ایثارگران و دوستان و دوستان حاج قاسم با آب دیده ورودی فرودگاه را شستند و ساعت‌ها چشم کشیدند شاید اجازه پیدا کنند در سالن تشریفات فرودگاه پیکر مطهر را دیدار کنند اما ازدحام جمعیت استقبال کننده باعث شد حتی از ورود خبرنگاران و فرزندان سرداران شهید مشهد هم ممانعت شود.

با سیل جمعیت همراه شدیم. عکاسان و خبرنگاران شهر لحظه لحظه با پیکر همراه شدند. فوج فوج جمعیت به سمت مرکز شهر روان بودند تا در مراسم باشکوه تشییع شرکت کنند.

در خیابان‌های منتهی به حرم از همه سنین بودند. زائران از شهرهای مختلف در میان جمعیت دیده می‌شدند. تصویر حاج قاسم سلیمانی نیز در دستان مردم می‌رفت تا آخرین زیارت.

جمعیت مثل رود به هم پیوستند و در حرم رضوی دریا شدند، دریای خروشان که به خون خواهی سردار قلب‌ها فریاد می‌زد: یا حسین!

حاج قاسم هفته آخر قبل از شهادتش تلفنی به استاندار خراسان رضوی گفته بود «می‌خواهم به مشهد بیایم» و همه چیز عجیب دست به دست هم داد تا او برقرارش بماند.

خوب به خاطر دارم به علت ازدحام جمعیت و پیش‌بینی برنامه وداع در تهران، پیکر او از باب‌الجواد به فرودگاه هاشمی‌نژاد بازگشت اما این بار هم عشق این مردم و پایبندی به قولش برای قرار زیارت باعث شد او را دوباره به حرم بازگردانند. در این رفت و برگشت، حسین پورجعفری هم‌رزم باوفای حاج قاسم، را همراه او به حرم رساندند و این‌گونه طواف بی‌سابقه و مخلصانه شهید حاج قاسم و همراهانش در میان حلقه خادم حرم رضوی با چشمانی اشکبار در تاریخ ثبت شد و آن صحنه‌های دیدنی در پاسداشت یک قهرمان ملی در بارگاه نورانی رضوی رقم خورد.

طواف خادم محبوب زائران در حرم رضوی انجام شد. هم‌زمان، دوستان و عاشقان خادم‌الرضا در رواق امام خمینی با نوای مداحان نوحه می‌خواندند و اشک حسرت می‌ریختند. در آن غروب به یادماندنی، باران هم معجزه‌ای شد که هم‌نوا بادل سوگواران بر صحن و سرای امام هشتم بارید.

در بیرون از حرم و خیابان‌های اطراف، شکوه ارادت و محبت موج می‌زد. مردم در اقدامی نمادین و زیبا، نور هزاران موبایل را روشن کردند، مانند هزاران فانوس، شبیه هزاران ستاره، و عکاسان مشهدی این صحنه بی‌نظیر را در آلبوم خاطراتشان از آن شب ماندگار کردند. بی‌تردید تشییع حاج قاسم سلیمانی در مشهد، این اسطوره دوست داشتنی مردم ایران، به عنوان باشکوه‌ترین مراسم بدرقه یک شهید در ایران مانند تشییع پیر و مراد او، امام خمینی، در رسانه‌ها انعکاس یافت.

خادم‌الرضا برای زیارت حرم رضوی همیشه بدون تشریفات می‌آمد و کسی با خبر نمی‌شد، اما این بار، در آخرین زیارت، همه شهر و کشور باخبر شدند. سرانجام بعد از وقوع این اتفاق تاریخی، ساعت ۱۱:۳۰ شب، پیکر مطهر از مسیر آسمان و از شهر امام رضا^(ع) پرواز کرد به سوی تهران.

حاج قاسم از آخرین زیارتش خاطره‌ای به یادماندنی برای مردم شهیدپرور مشهد و جهانیان به یادگار گذاشت. روز بعد، رسانه‌های ایران و خارج از کشور تیتراژ تشییع بی‌سابقه در مشهدالرضا.

تویی که دیر شناختم

گپ و گفتی با کلر ژوبرت، نویسنده کتاب
«قهرمان، به شکل خودم» که قرار است
به زودی در مشهد رونمایی شود



کلر ژوبرت نویسنده فرانسوی در سال ۱۹۶۱ میلادی در پاریس متولد شد. مادرش پزشک بود و پدرش نقاش و کنده کار. کلر دوران کودکی خود را در پاریس گذراند. در نوزده سالگی به دین اسلام علاقه‌مند و مسلمان شد. از سال ۱۳۶۲ با همسرش که ایرانی است آشنا شد. او لیسانس علوم تربیتی، فوق لیسانس ادبیات کودک و تحصیلات حوزوی (سطح ۲) دارد.

او از کودکی به کتاب خواندن و نقاشی کردن علاقه داشت. به گفته خودش به داستان‌های کوتاه و رمان علاقه دارد. همچنین علاقه زیادی به مطالعه کتاب‌های روانشناسی کاربردی، نقد داستان، عرفان عملی، خاطرات و البته کتاب‌های تصویری کودکان دارد. او کتابی در آستانه سومین سالگرد شهید حاج قاسم نوشته است که به زودی در مشهد رونمایی می‌شود.

+ چه شد که تصمیم گرفتید کتابی برای شهید حاج قاسم سلیمانی بنویسید؟

بعد از شهادت سردار، آرزو داشتم بتوانم داستانی در مورد شخصیت ایشان برای کودکان بنویسم. برای همین، وقتی از طرف انتشارات راه یار از من درخواست شد چنین داستانی را بنویسم، با اشتیاق پذیرفتم. کار خیلی دشواری بود. به گمانم، وقتی در مورد شهدا برای کودکان می‌نویسیم، با دو چالش بزرگ مواجه می‌شویم: یکی اینکه چگونه به بچه‌ها

القا کنیم که شهادت شکست نیست، بلکه موفقیتی از جنسی دیگر است. دیگر اینکه چگونه این بزرگواران را معرفی کنیم که برای کودکان الهام‌بخش باشند، دست‌یافتنی به نظرشان برسند و تأثیر سازنده‌ای بر رشد شخصیت آن‌ها بگذارند. بعد از آزمون و خطای بسیار، تصمیم گرفتم به روند قهرمان شدن پردازم و به بچه‌ها نشان دهم این روند تدریجی و برای هر انسانی در حد خودش میسر است.

+ موضوع کتاب و برنامه شما برای بهتر دیده شدن کتاب چیست؟

کتاب داستان دختری را روایت می‌کند، از زبان خودش و با راوی اول شخص، که خیلی دلش می‌خواهد مانند حاج قاسم قهرمان باشد ولی این آرزو را خیلی دور از دسترس می‌داند. در این باره با پدر بزرگش گفت‌وگو می‌کند. در زمینه معرفی کتاب تجربه خاصی ندارم اما فضای مجازی نقش پررنگی در دیده شدن کتاب‌ها دارد،

+ اهمیت نوشتن و چاپ این‌گونه آثار را در چه می‌بینید؟

بچه‌ها برای رشد شخصیت خود به قهرمانانی نیاز دارند که محبوبشان باشند و بتوانند از خصلت‌های اخلاقی، مهارتی و رفتاری آن‌ها الگو بگیرند و بیاموزند. اما ادبیات کودک در ایران و جهان اسلام هنوز نتوانسته است عملکرد مطلوبی داشته باشد و الگوهای قوی، باورپذیر و محبوب کودکان ارائه بدهد که با قهرمانان ادبیات غرب مقابله کنند. بنابراین در زمینه معرفی بزرگان تاریخ معاصر و گذشته جهان اسلام، هم چنین خلق قهرمانان خیالی برگرفته از فرهنگ ایرانی اسلامی، جای کار بسیار است.

شهربانو

۲۷ شهریور
۱۴۰۱ دی
۹۹ جمادی الثانیه ۱۴۴۴
شماره ۳۸۵۰

(۳)

وحیدی
جان قربان
خبرنگار

چراغی به نام مکتب سلیمانی

هم‌زمان با سومین سالگرد شهید حاج قاسم سلیمانی، برنامه‌هایی از سوی گروه‌های مردمی و بانوان در مشهد در حال برگزاری است

که با فرزندانشان در این سفر شرکت داشتند تلاش کردند با این حرکت نمادین، مفهوم اهمیت به هویت ملی و قدردانی از قهرمانان امنیت را به دیگران نشان دهند.

+ نذر صلوات برای خشنودی سردار دل‌ها

چند بانوی نیکوکار مشهدی هم‌زمان با ایام سومین سالگرد در قالب گروه‌های مختلف در محلات مشهد ختم صلوات برگزار کردند.

هم چنین قرار است در سالروز شهادت سردار، بسته‌هایی شامل پذیرایی و شناسنامه شهید سلیمانی به همراه یک برچسب صلوات بین اهالی محله‌های سنایی، هاشمیه، سرافرازان و اطراف حرم مطهر توزیع کنند تا دیگران نیز با ذکر یک صلوات نام شهید را زنده نگه دارند.

+ دست‌گیری از نیازمندان شهر در پوش «دست علم‌دار»

«دست علم‌دار» با هدف کمک به نیازمندان به یاد شهید سلیمانی برگزار شد. در این پوش به عدد حروف ابجد نام علم‌دار کربلا، حضرت ابوالفضل، ۱۳۳ خانواده نیازمند شناسایی شدند و غذای گرم و بسته‌ای متشکل از وصیت‌نامه سردار دل‌ها، پوستر، کتاب «مکتب سلیمانی»، نبات و نمک متبرک حرم حضرت رضا^(ع) نیز ضمیمه فرهنگی مذهبی این هدیه بود. این برنامه به کوشش گروه‌های جهادی مردمی برگزار شد.

+ سه سال از شهادت سردار حاج قاسم سلیمانی گذشت. در حالی که این روزها شبکه‌های مجازی خارجی به شدت در حال سانسور و حذف نام این قهرمان ایران هستند، مردم قدرشناس شهرمان در قالب برنامه‌های مردمی در تلاش‌اند در گوشه و کنار با برنامه‌های فرهنگی نام و یادش را روشن نگه دارند، مردی که چراغ وجودش هرگز خاموش نمی‌شود.

+ پوش سرود «دختران سلیمانی»

با توجه به نزدیکی ایام شهادت حضرت زهرا^(س) و شهادت حاج قاسم سلیمانی، چهارصد دختر نوجوان در قالب گروه سرود رمیسا در سراسر مشهد در مدارس برنامه اجرا کردند. در این گروه دختران ده تا بیست‌ساله حاضرند. اجراها ویژه مراکز تخصصی بانوان مانند پارک‌ها و رواق حضرت زهرا^(س) در حرم مطهر است. از دو ماه پیش هفت مربی با این دختران کار کرده‌اند و هدف از این برنامه صرفاً آغاز یک جریان تربیتی با زبان هنر است.

+ رالی خانوادگی قهرمان من

پانزده خانواده به صورت خودجوش و در قالب گروه‌های مردمی ساعت یک روز شنبه از ورزشگاه امام رضا حرکت کردند تا روز سه‌شنبه، هم‌زمان با سومین سالگرد شهادت سردار، در گلزار شهدای کرمان با او بیعت کنند. این والدین

«خورشید»

ارادت به سردار نور و آینه

گپ و گفتی با محترم رضایی، کارگردان نمایش «قهرمان من»، که به شهادت سردار سلیمانی پرداخته است



شماره

شهربانو

شنبه
۱۲ دی ۱۴۰۱
۹ جمادی الثانی ۱۴۴۴
شماره ۳۸۵۰

(۴)

یکی نذر روضه خانگی کرده است. یکی سفره صلوات پهن می کند. یکی دیگر از همه زنان محله پول جمع کرده و برای سومین سالگرد، پوستر سردار را خریده است و روی شیشه مغازه ها می چسباند. یکی دیگ آتش نذری گذاشته است. یکی ایستگاه صلواتی علم کرده و خیمه حاج قاسم راه انداخته است. خیلی های دیگر هم پای زنده نگهداشتن یاد و نام مردی آمده اند که از ۱۳ دی ماه سال ۱۳۹۸ داغ نداشتن او بر دل ما نشسته است، داغی که با نام و یاد او همیشه زنده می ماند. برای این زنده نگهداشتن، هر کسی با هر توانی پای کار می آید.

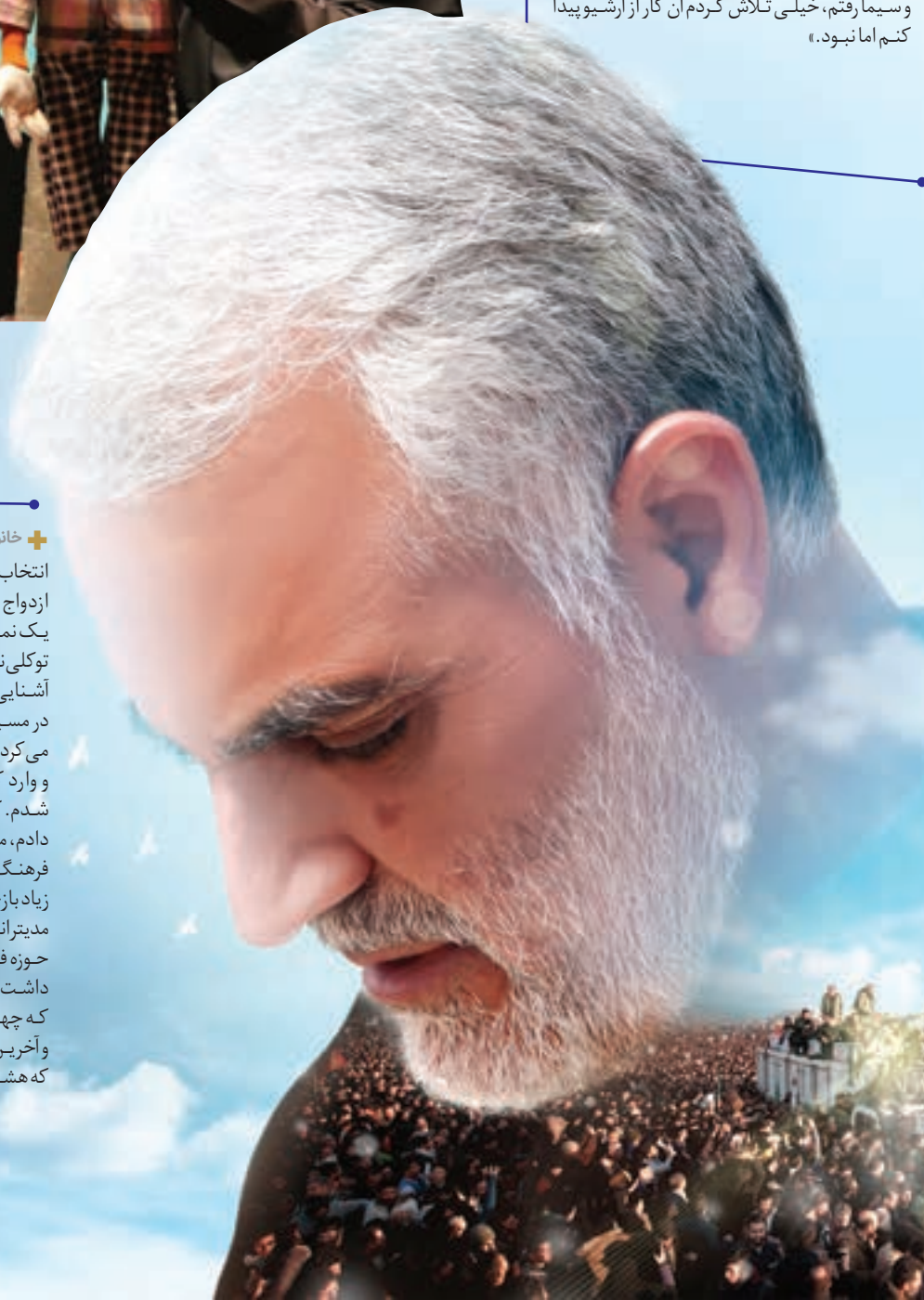
در این سال ها سرودها، نمایش ها، داستان ها و کتاب های زیادی با محوریت سردار عزیز شهید ما ساخته شد که بسیاری از آن ها هنر هنرمندان توانمند مشهود بود. یکی از این هنرمندان توانمند مشهودی محترم رضایی است، کارگردان، نویسنده و عروسک ساز. او نه تنها برای مناسبت های

➤ شروع از شش سالگی

هنر با دوران کودکی او عجین شده است. از حدود شش سالگی برای بازی در نمایش عروسکی انتخاب می شود و این مسیر را تا الان که در آستانه چهل سالگی قرار دارد ادامه می دهد، مسیری که همراه با دغدغه های آموزشی برای نسل کودک و نوجوان بوده است. «سال ۶۷ مهد کودک می رفتم. پدر یکی از بچه ها که کارگران بود برای نمایشی عروسکی دنبال بازیگر بود و من در تست پذیرفته شدم. در همان سن، خودم را در تلویزیون دیدم و این بزرگ ترین جرقه در زندگی من برای انتخاب این رشته و گرایش به آن بود. آن موقع در دو نمایش حسنی و نه نه سرما بازی کرده بودم. به ما گفته بودند چند روز دیگر نمایش پخش می شود. خانه مادر بزرگم بودم. تلویزیون روشن بود که یکدفعه نمایش پخش شد و من خودم را در تلویزیون دیدم. برایم یک لحظه پرهیجان بود. سال ها بعد که صدا و سیما رفتم، خیلی تلاش کردم آن کار از آرشو پیدا کنم اما نبود.»

➤ خانواده هنرمند

انتخاب هنر نمایشی، تئاتر و سینما در ادامه مسیر باعث ازدواج هنری این بانوی توانمند می شود. «قرار بود یک نمایش مشترک برای نیروی انتظامی با آقای امیر توکلی نسب کار کنیم. درباره معضلات اجتماعی بود. آشنایی ما در آن نمایش باعث ازدواج و البته رشد من در مسیر هنری بود. همسر من را به ادامه راه ترغیب می کرد. بعد از آن بود که در دانشگاه رشته سینما خواندم و وارد کارهایی مانند طراحی دکور و ساخت المان شدم. کارهای زیادی در فرهنگ سراهای مختلف انجام دادم، مانند طراحی های فرهنگ سرای کودک و آینده، فرهنگ سرای زیارت و فرهنگ سرای غدیر. در تلویزیون زیاد بازی کرده ام. آخرین کاری که انجام دادم در مجموعه مدیترانه بود که مدیر صحنه بودم. همسر هم در این حوزه فعال بود. از اجرا و مجریگری گرفته تا بازیگری داشت. دو دختر هم اهل تئاتر و بازیگری هستند. پرنیا که چهارده ساله است، در مستند دکتر شیخ، تاسپیده و آخرین خواب بارانی بازی کرده و دختر دیگرم، پرنیکا، که هشت سال دارد چندین بازی در تئاتر داشته است.»



➤ به دنبال اثرگذاری

برنامه‌های نمایشی او برای سومین سالگرد سردار سلیمانی در سه عنوان است که شامل روایت و قصه با محوریت قصه گویی، نمایش داستانی برای یک قهرمان و اجرای مجری و عروسک در قالب ارتباط مستقیم و رودررو با بچه‌هاست. خانم رضایی همه نمایش‌ها، طراحی‌ها، متن‌ها و دکورها را از ایده گرفته تا اجرا خودش انجام می‌دهد. این توانایی ذاتی است که از دوران کودکی در او شکل گرفته است. «همه چیز برای من تصویر دارد. خوشبختانه خیلی‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که نمایش زبانی گویا برای گفتن بسیاری از اتفاقات است و تأثیری چندبرابری روی مخاطب دارد. همیشه بچه‌هایی را که پای نمایش منقلب می‌شوند روی صحنه می‌آورم و به صورت شاخص معرفی می‌کنم. خاطرم هست که در اجرای نمایش‌های دهه کرامت خانمی از اول اجرا تا انتهای نمایش سرش را به درختی تکیه داده بود و گریه می‌کرد. اتفاق جالب کارهای من همین تأثیرهاست.»



➤ همه سهیم در نویسندگی

او در انجام کارهای نمایشی یک نکته خیلی مهم را همیشه مدنظر داشته است، اینکه هیچ‌وقت مستقیم صحبت نکند بلکه مفهوم را با استفاده از شخصیت‌ها، عروسک‌ها، متن و اجرا به مخاطب منتقل کند. کارهای مناسبی او همه با این ویژگی بوده است. «یکی از کارهای مناسبی‌ای که انجام دادم نمایش نذری‌پزون بود. برای اجرای این نمایش چهار سالن شهر را درگیر کردیم تا همه بچه‌های شهر در مناطق مختلف آن را ببینند. در نمایش‌ها همیشه سعی کرده‌ام مستقیم صحبت نکنم. این نمایش داستان خانه مادر بزرگی است که فلسفه نذری و مشارکت را برای بچه‌ها می‌گوید. این نمایش در طبقه و رضویه هم اجرا شد و استقبال خوبی داشت. نمایش «بربال فرشته» یک داستان دیگر از زبان آب بود که داستان حضرت ابوالفضل^(ع) را روایت می‌کرد. سفر در زمان، کار مناسبی دیگر من بود که درباره شهید جواد محمدی بود و داستان این شهید را با محرم متصل کرده بود و به شهید کربلا قاسم‌ابن‌الحسن می‌رسیدیم. در این نمایش‌ها سعی کردیم با تکنیک بازیگر و عروسک خروجی جذابی برای بچه‌ها داشته باشیم. سال ۹۲ در دهه ولایت در اتوبوس‌های پیش‌بینی شده از طرف سازمان فرهنگی مشهد نمایش تولد تا ولایت حضرت علی^(ع) را اجرا می‌کردیم که به صورت سایه بود و هم‌زمان، نمایش بهترین همسایه را در کوهسنگی داشتیم. هم‌چنین سال ۹۵ به مناسبت دهه کرامت یک کارناوال شادی طراحی کردم. در سه وانت نمایش‌های مختلف در کوچه پس‌کوچه‌های مناطق مختلف شهر به‌ویژه مناطق محروم که بچه‌ها شرایط دیدن نمایش را نداشتند اجرا می‌کردیم. سه نمایش با سه موضوع مختلف بود. وانت‌ها آذین شده، استیکر خورده و دکور داخل خود را داشت که کار همان‌جا اجرا می‌شد. کوچه به کوچه می‌رفتیم و روزی ۱۰ تا ۱۲ اجرا داشتیم. فقط بچه‌ها هم مخاطب نبودند. همه می‌آمدند و تماشا می‌کردند. خودم هم می‌ایستادم و تماشا می‌کردم. البته به نمایش نه، به مخاطب. تأثیری که از کار می‌گرفتند برایم جالب بود. همیشه برایم مهم است که این تأثیر آموزنده و مثبت باشد. بر اساس دغدغه‌های بچه‌ها کارهایم را می‌نویسم و اجرا می‌کنم. سعی می‌کنم مسائل آن‌ها را بشناسم و به نوعی همه آن‌ها در نوشتن داستان‌های من مشارکت دارند.»

➤ بانوی هنرمند تمام عیار

ساخت بیش از ۱۵۰ عروسک خلاق از مواد بازیافتی برای نمایشنامه‌ها، نوشتن چهارصد نمایشنامه، بازی در بیست تئاتر، نویسندگی و کارگردانی بیش از سیصد مجموعه عروسکی نمایش تئاتر و... بخشی از کارنامه محترم رضایی است. او اولین نمایشگاه سه بعدی در زمینه حرکت امام رضا^(ع) از مرو تا نیشابور را طراحی و اجرا کرده است. هم‌چنین در سال ۸۹ اولین پینت‌بال برای افراد کوچک‌تر از سیزده سال را طراحی و راه‌اندازی کرده است. کارهای بسیاری از او در گروه کودک شبکه‌های خراسان رضوی، جنوبی، شمالی و کیش پخش شده است.

➤ فعالیت در صداوسیما و سینما

فعالیت‌های این هنرمند در گروه کودک شبکه‌های خراسان رضوی، خراسان جنوبی، خراسان شمالی و کیش شامل سریال تلویزیونی سعید و گلرو، مجموعه تلویزیونی نامی و نازی، مجموعه سریال‌های قندک و مجموعه سه چرخه برای تولید شبکه داستانی خراسان رضوی است که به عنوان عروسک‌گردان، کارگردان، دستیار کارگردان، نویسنده، مدیر عروسک‌گردان‌ها، بازیگر، صدایپیشه و خواننده تیتراژ از سال ۱۳۸۳ تا ۱۳۹۰ فعال بوده است. هم‌چنین در مجموعه تلویزیونی عزیز جزیره برای مرکز کیش به عنوان عروسک‌گردان و صدایپیشه، مجموعه بچه‌های روستا برای تولید مرکز خراسان جنوبی به عنوان مدیر عروسک‌گردان‌ها و عروسک‌گردان و در مجموعه رسانه خانگی زینل به عنوان صدایپیشه، عروسک‌گردان و خواننده تیتراژ حضور داشته است. او در مستند داستانی زندگی‌نامه دکتر شیخ به عنوان بازیگر، در مستند تاریخی سفیران آب و مستند داستانی زیارت به عنوان صدایپیشه کار کرده است. رضایی هم‌چنین در تله‌تئاتر پشت پرچین ابن‌اماره، تله‌فیلم آخرین خواب بارانی، مجموعه تلویزیونی پنجره‌ای رو به لیخن و فیلم سینمایی مدیترانه در سمت‌های مختلفی فعالیت داشته است.

➤ یک راهنمایی غلط

او برخلاف مسیری که به آن علاقه دارد، با یک راهنمایی غلط در دوران دبیرستان، در رشته‌ای تحصیل می‌کند که هیچ ارتباطی با سینما ندارد. هرچند ارتباطی بین رشته طراحی دوخت و سینما پیدا نمی‌کند، از مسیر اصلی خود هم منحرف نمی‌شود. «زمان انتخاب رشته از مشاور مدرسه خواستم رشته‌ای مرتبط با سینما و تئاتر به من معرفی کند. گفت رشته طراحی دوخت بروم. من هم جذب این رشته شدم اما اصلاً تأثیر برای من نداشت. به عنوان اتفاقی که مسیر خوب من را تغییر داد به آن نگاه می‌کنم. البته بعد از آن، زمانی که احساس نیاز کردم، در دانشگاه کارگردانی سینما خواندم. همان زمان، بعد از اینکه دبیرستان تمام شد، جذب صدا و سیما شدم. نویسندگی، عروسک‌گردانی، دستیاری کارگردان، مدیریت عروسک‌گردان‌ها، صدایپیشگی و کدهای مختلف خوب دیگری به من واگذار می‌شد که از آن‌ها راضی بودم و خروجی آن در مجموعه‌ها، سریال‌ها و فیلم‌های سینمایی نمود داشت. بعد از آن با آموزش و پرورش هم جدی‌تر وارد کار شدم. تدریس فوق‌العاده داشتم و مربی تئاتر بودم. پنج سال در دانشگاه تربیت معلم مربی این هنر بودم. با معلم‌ها جشنواره رفتیم و رتبه اول کشور را هم گرفتیم. البته برای دانشگاه تربیت معلم در کل دو رتبه اول کشوری و دو رتبه دوم کشوری کسب کردیم. در آموزش و پرورش هم با دانش‌آموزان بیش از بیست رتبه اول کشوری در عناوین مختلف کسب کردیم. رتبه‌های استانی و منطقه‌ای هم تا دلتان بخواهد گرفته‌ایم.»

➤ ارادت به سردار

از دیگر نمایش‌های موضوعی و مناسبی او نمایش عروسکی «گوهرشاد» است که در آن عروسکی ماجرای مسجد گوهرشاد را روایت می‌کند. نمایش «تصمیم بزرگ» نیز کاری دیگر از او بود که در مسیر راهپیمایی ۲۲ بهمن پخش شد و مناظره ترامپ و کلینتون را در قالب نمایش اجرا می‌کرد. دکور مفهومی با چترهای سفید و روایت پیامبر^(ص) درباره دختران و نمایش هزارتو با روایت تاریخی مسیر حجاب از دیگر کارهای مناسبی و موضوعی او بوده است. هم‌زمان با سالگرد شهادت سردار سلیمانی عزیز نیز او دست به خلق آثار هنری زده است. نمایش «قهرمان من» اثری است که سال گذشته تولید کرد. می‌گوید: شهادت سردار سلیمانی برایم یک اتفاق عظیم بود. برای معرفی این شخصیت‌ها و در بزرگداشت این گونه اتفاقات دوست دارم که مشارکت داشته باشم و از آنجایی که دستم در نمایش باز است و اعتقاد دارم نمایش زبان گویای بسیاری از اتفاقات است، سال گذشته نمایشی به عنوان «قهرمان من» برای سالگرد شهید سلیمانی آماده کردم که استقبال خوبی از آن شد. ماجرای نمایش از موضوع یک انشا شروع می‌شود پسر بچه‌ای با تحقیق و مطالعه پیدا کردن یک قهرمان را دنبال می‌کند. که به سردار سلیمانی می‌رسد و در نهایت تصمیم می‌گیرد با الگوبرداری از این شهید خودش هم یک قهرمان باشد. از این نمایش استقبال خوبی شد و در ایام شهادت، حدود سی اجرا داشتیم.

➤ یک عروسک‌ساز خلاق

توانایی خانم رضایی فقط در نویسندگی، طراحی صحنه، صدایپیشگی، کارگردانی و بازیگری نیست. او علاوه بر این‌ها یک عروسک‌ساز خلاق است که با مواد بازیافتی دست به خلق عروسک زده و به سفارش نهادهای مختلف عروسک طراحی کرده است. جالب است همه این خلاقیت‌ها برگرفته از استعدادی درونی است و دوره‌ای آموزشی برای آن نگذرانده است. «دو سال عروسک‌ساز خلاق انتخاب شدم. با مواد بازیافتی عروسک درست می‌کردم. یک سال با پوست پفک و چپیس عروسک درست کردم. بافت‌های مختلف به اشیای می‌دادم. بچه‌ها هم با احساس اجرا می‌کردند و به عروسک‌ها جان می‌دادند که باعث جذب مخاطب می‌شد. بارها پیش آمده بود تماشاچی تکراری پای اجرای کاری می‌نشست و از این تکرار لذت می‌برد.»

➤ تشکیل یک تیم خودگردان

این شروع پرهیجان ادامه‌ای جذاب دارد زیرا کم‌کم جرقه راه‌انداختن یک گروه نمایشی را در ذهن خانم رضایی روشن می‌کند، آن هم در دوران دبستان. «روند کار نمایشی در زندگی من ادامه داشت تا اینکه کلاس سوم دبستان جرقه راه‌انداختن یک گروه نمایشی در ذهنم افتاد. ادامه این کار تا دوران راهنمایی راحت بود اما وقتی وارد دبیرستان شدم، به علت مخالفت خانواده‌ها و اهمیت دادن آن‌ها به تحصیل، ادامه کار چندان راحت نبود. ما یک گروه خودگردان شده بودیم که همه کارهای نمایش را خودمان انجام می‌دادیم. گاهی تا ساعت ۸ و ۹ شب طول می‌کشید که برای خانواده‌ها چندان مطلوب نبود. برای اینکه رضایت خانواده‌ها را کسب کنیم، سعی می‌کردیم هم‌زمان هم درس را خوب پیش ببریم عقب نمانیم. نمی‌خواستیم هنر نمایش از زندگی‌ام حذف شود. برای همین، خیلی محتاط کارها را پیش می‌بردم. برایم سال‌های درخشانی بود. همان سال‌ها یعنی حدود سال‌های ۷۳-۷۴ عناوین بازیگر و عروسک‌گردان اول کشور را کسب کردم. بعد از آن بود که این توانایی را در خودم دیدم که کارگردانی کنم و یک گروه حرفه‌ای تشکیل دهم. «وجدان بیدار» عنوان اولین نمایشی بود که در دوم دبیرستان خودم نوشتم و با بچه‌های مقطع راهنمایی آن را کار و اجرا کردم. خیلی از آن بچه‌ها الان تئاتری شده‌اند. بعضی‌ها جذب صدا و سیما شده‌اند. بعضی‌ها هم عضو انجمن نمایش هستند. همین چند روز پیش برای تفاهم یک کار نمایشی به یک مدرسه رفته بودم. زمان قرارداد متوجه شدیم مدیر مدرسه از شاگردان خودم بوده است! آن سال‌ها هم‌زمان با این که در مدرسه نمایش کار می‌کردم، مربی سرود هم بودم. عضو تیم هندبال و بسکتبال مدرسه هم بودم و مقام‌های استانی زیادی کسب کرده بودیم. بیکار نمی‌ماندم. اما در نهایت، چون سینما را بیشتر دوست داشتم، جذب این رشته شدم. ترجیح دادم تئاتر را ادامه دهم. وارد عرصه انجمن نمایش شدم و نمایش‌های مختلفی به سفارش جاهای مختلف اجرا و بازی می‌کردم.»

حاج قاسم را از مردم جازموریان شناختم



مستند زندگی مادر آرزوها، سمیرا شاهوردی، که پخش شد، در بخشی از آن خاطره جالبی از مردم جازموریان نقل شد. همین مسئله باعث شد گوشی تلفن را بردارم و از خانم شاهوردی بخواهم یک مرتبه برایم آن برنامه را تعریف کند و چقدر عجیب بود که این چهره از حاج قاسم هرگز گفته نشده بود.

مدرس های برای مادرم به یاد شهید

خانم شاهوردی در قالب کمک به نیازمندان و برآوردن آرزوها تاکنون ده هزار آرزو را برآورده کرده است. او از آن روز این گونه می گوید: اولین سالگرد شهادت حاج قاسم از راه رسید. تصمیم گرفته بودم راهی کرمان شوم، در اولین سالگرد شهادت این بزرگ مرد تاریخ شرکت کنم و بعد به جنوب کرمان بخش جازموریان بروم. راستش چند ماهی از فوت مادرم گذشته بود و تمام این مدت نه پای رفتن داشتم نه شوق سفر. وقتی مادرم رفت، انگار تمام دنیا را با خودش برده بود. احساس تنهایی عجیبی داشتم. حالا ۶ ماه از فوت مادرم گذشته بود و بعد از شش ماه تصمیم گرفتم دوباره فعالیت های جهادی خودم را شروع کنم. برای همین، دلم می خواست دوباره به منطقه جازموریان سفر کنم، جایی که سال ها در آن فعالیت می کردم، و این بار طبق وصیت مادرم بخشی از اموالش را وقف ساخت مدرسه کنم.

برای سمیرا شاهوردی که سال ها در منطقه جازموریان کار کرده است، این منطقه رنگ و بوی دیگری داشت می گوید: وقتی رسیدم به گلزار شهدای کرمان بی اختیار دوباره بغض چند ماهه من شکست. آن شب تا خود صبح گلزار شهدا ماندم و با حاج قاسم حرف زدم. نمی دانم چه شد که یکباره اسم مادران بهشتی برای ساخت مدرسه به ذهنم رسید. از حاج قاسم خدا حافظی کردم و به سمت جازموریان سفر کردم. تمام طول مسیر فقط توی دلم با حاج قاسم حرف زدم. راستش من شناخت زیادی از این شهید بزرگوار نداشتم. همه شناخت من ختم می شد به کلیپ و معرفی هایی که رسانه ها از حاج قاسم پخش می کردند. پیش خودم می گفتم معلوم نیست وقتی برسم جازموریان، اگر مردم آن منطقه راجع به حاج قاسم از من پرسیدند، چه باید بگویم. راستش هیچ چیز راجع به شخصیت این بزرگ مرد نمی دانستم.

صبر کنید ما بدون حاج قاسم کاری انجام نمی دهیم

کاهش بارندگی، افزایش دمای هوا و برداشت بی رویه منابع آبی در استان کرمان از تالاب جازموریان که روزگاری یکی از بزرگ ترین تالاب های کشور بود اینک برهوتی بی آب و علف ساخته است. زخم عمیق خشک سالی های پیاپی و کاهش منابع آبی بر پیکره تالاب جازموریان کرمان موجب از بین رفتن زیستگاه ها و بروز ریزگردها شده است، طوری که سلامتی مردم جنوب شرق کشور به ویژه استان کرمان را در معرض تهدید جدی قرار داده است. سمیرا شاهوردی و گروه های جهادی این روزها می کوشند گوشه ای از مشکلات اقتصادی را در این اقلیم خشک ترمیم کنند. «به مشکلات جازموریان فکر می کردم که دو ساعت بعد به ناحیه سپاه دهکلو رسیده ام. رفتم پیش مسئول ناحیه و خودم را معرفی کردم.

گفتم مسئول گروه جهادی هستیم و آمده ام به روستای که چند سال پیش برای کمک رفته بودم بروم و آن شاء... ساخت یک مدرسه را شروع کنم. با استقبال گرم مسئول ناحیه بسیج، شب را در استراحتگاه ماندم. بعد سوار ماشین شدیم و به سمت روستای نازدشت حرکت کردیم. وقتی شنید مادرم فوت شده است، تسلیت گفت. به او گفتم ساخت این مدرسه به نیت همه اموات و مادرم است، آن شاء... باقیات الصالحاتی برای همه اموات باشد. بالاخره به روستای

نازدشت رسیدیم و با استقبال گرم مردم این منطقه روبه رو شدم. به یک چشم به هم زدن، همه جمع شدند. اعلام کردیم آمده ایم برای کلنگ ساخت مدرسه. پیر روستا محلی برای ساخت مدرسه نشانم داد. جوانی دوان دوان به سراغ کلنگ رفت و پسری مشتکی گچ سفید برای نقطه محل کلنگ زنی آورد. بعد از صحبت و خوشامدگویی، از جناب سرهنگ خواستم کلنگ ساخت را به زمین بزنند که یکهو صدای بلندی که مدام می گفت «صبر کنید، صبر کنید! ما بدون حاج قاسم کاری انجام نمی دهیم!» به گوش رسید.

کلنگ ساخت را متوقف کردیم تا جوان نفس نفس زنان از راه رسید. چند لحظه به کل گنج شده بودم. یعنی این مردم کپرنشین در دورترین نقطه با این همه محرومیت حاج قاسم را می شناسند؟ بعد، من در مشهد با این همه امکانات این بزرگ مرد را کمتر می شناختم. توی همین فکر بودم که جوان با بنری که مربوط به عکس شهید حاج قاسم بود روبه رویم ایستاد و گفت: حالا شروع کنید! بعد از کلنگ ساخت مدرسه، همه با هم با بنری که عکس حاج قاسم بود عکس یادگاری گرفتیم.

جناب سرهنگ گفت: برگردیم به شهر تا برای برای اسکان و استراحت شما هماهنگ کنیم. گفتم: اگر اجازه بدهید، شب در کنار همین مردم بمانم. ایشان هم موافقت کرد و من شب به منزل یکی از اهالی رفتم. «سمیرا شاهوردی حالا که دیگر به افتتاح مدرسه نزدیک شده است هر وقت به جازموریان می رود به آن مرد که دوستدار واقعی حاج قاسم است فکر می کند و اینکه سردار دل ها چطور در این منطقه هم دل مردم را از آن خود کرده است.

او بعدها متوجه می شود مردم این منطقه در گذشته در کوهستان زندگی می کردند و در دهه ۷۰ حاج قاسم واسطه م پیشود و از آنها دعوت می کند به این روستا بیایند و مردم قدرشناس این قهرمان هستند.

شهر

حمیده وحیدی

شهر

شهربانو

شنبه
۱۲ دی ۱۴۰۱
۹ جمادی الثانیه ۱۴۴۴
شماره ۳۸۵۰

(۶)



بعد از شهادتش فهمیدم از دوستان حاج قاسم بود گفت وگو با همسر شهید علیرضا توسلی از فرماندهان تیپ فاطمیون و دوستان شهید قاسم سلیمانی



شهربانو

۲۳ شنبه
۱۲ دی ۱۴۰۱
۹۹ جمادی الثانیه ۱۴۴۴
شماره ۳۸۵۰

(۷)

علیرضا توسلی (ابوحامد) یکی از شجاع‌ترین فرماندهان میدان نبرد سوریه در سال‌های گذشته بود که رزمندگان افغانستانی را سازمان‌دهی کرد. خاطرات رشادت‌های او هرگز از یاد نخواهد رفت. همسر این شهید بزرگوار درباره چگونگی آشنایی‌شان می‌گوید: سال ۱۳۷۹ بود که همسایه‌مان علیرضا را به مادرم معرفی کرد و عکسی از ایشان به من نشان داد. عکس را که دیدم، آرامشی خاص در من به وجود آمد که هرگز از یاد نمی‌برم. آن زمان ایشان در افغانستان در حال نظم‌بخشی به اوضاع بود. وقتی به ایران آمد، با هم درباره ازدواج صحبت کردیم. همه ملاک‌های مورد نظر خودم درباره انتخاب همسر را در او دیدم. خیلی صادق بود. مراسم عروسی را هم یک ماه بعد از عقد برگزار کردیم. زندگی ما از ۲۶ اسفند ۷۹، هم‌زمان با عید غدیرخم، در کمال سادگی آغاز شد. از همان ابتدا به کم قانع بودیم.

ابوحامد در اولین حضورش در سوریه هفت ماه به مرخصی نیامد. البته به مدیریت خانم حسینی و نگهداری از دو فرزندش اطمینان کامل داشت: اولین بار بعد از هفت ماه به ایران بازگشت. مشغله‌هایش در جبهه مقاومت اسلامی مجال مرخصی نمی‌داد. در مدتی که ایران بود، به علت شرایط کاری، سه چهار بار بیشتر خانه نیامد. ما هم درک می‌کردیم. همیشه می‌گفتم: شما فقط برای من و بچه‌ها نیستی. شما متعلق به یک ملتی که بعد از خدا امیدشان به شماست. راضی نبودیم به فکر ما باشد و در کارش خللی ایجاد شود. زمانی هم که منزل می‌آمد، از تماس‌ها متوجه مشکلاتش می‌شدم. باید زخمی‌ها و شهدا را تأیید می‌کرد. همیشه ما را به خواندن سوره «عصر» سفارش می‌کرد. وقتی از مسئولیتش در سوریه سؤال می‌کردم، می‌گفت خدمتگزار دوستان مدافع حرم است. نام سردار سلیمانی را هرگز از زبان ایشان نشنیدم. بعد از شهادت همسر از میان عکس‌هایی که بعدها منتشر شد متوجه شدم ایشان رفاقتی هم با حاج قاسم داشته است.

خانم حسینی ۲ ساعت قبل از شهادت همسرش، با او تلفنی صحبت می‌کند و این آخرین وداع آن‌ها می‌شود. از اینکه شهید جاننش را در راه حضرت زینب (س) در تیپ فاطمیون فدا کرده است راضی است. به علاوه، از اینکه حاج قاسم از ابوحامد به نیکی یاد کرده است خرسند است. می‌گوید: در بزرگی لشکر فاطمیون همین بس که یک بار که چند گردان با هم در عملیات شرکت کرده و همه جز گردان فاطمیون شکست خورده بودند، از حاج قاسم می‌پرسند نبرد را ادامه دهند یا عقب‌نشینی کنند. حاج قاسم می‌پرسد: آقای توسلی در عملیات هست؟ می‌گویند: بله، به عنوان فرمانده گردان فاطمیون عمل می‌کند. حاج قاسم پاسخ می‌دهد: پس ادامه بدهید که ان شاء... پیروزید.



نامه‌ای که محتوای آن به یادگار ماند

معصومه آباد در کتاب «من زنده‌ام» توانست مخاطبان زیادی را پای خاطرات اسارت خود بنشاند. سردار سلیمانی پس از خواندن کتاب، نامه‌ای برای نویسنده آن نوشته است. نامه‌ای که پاسخ خانم آباد را به همراه داشت. «خواهرم، مثل همان برادرهای اسیرت همه‌جا با تعصب مراقبت می‌کردم کسی عکس روی جلد کتابت را نبیند و در تمام کتاب، با ناراحتی و استرس، به دنبال این بودم که آیا کسی به شما جسارت کرد. آخر مجبور شدم روی عکست را با کاغذ بچسبانم تا نامحرمی او را نبیند. برادرت، بغداد، سلیمانی.»



«یاعلی» گفتی و جهانی را به تماشای عشق آوردی

سجده



حضور شعر در زندگی شاعران، حضور مداوم آفتاب در شاخ و برگ درختان است و فراوانی نعمت کلمه در چهار فصل دشوار و سهل زیستن. به مدد همین کلمات است که نوشتن از رشادت‌ها، بزرگی‌ها و توصیف اندیشه‌های روشن و عواطف عمیق انسانی اتفاق می‌افتد. زهرا محدثی خراسانی از نسل شاعران متعهد شعر آیینی کشور و از غزل‌سرایان توانمند مشهدی است که رباعی‌ها، مثنوی‌ها هم چنین شعرهای نیمایی بسیاری نیز در مناسبت‌های مختلف فرهنگی، مذهبی و اجتماعی سروده است. محدثی متولد اسفندماه ۱۳۵۳ است. اصالتاً اهل باخرز است و بزرگ‌شده مشهد. پدرش علاقه‌مند به شعر و ادبیات و صاحب قلم بوده است. برای همین، شاعر شدن سه فرزند از یک خانواده اتفاقی چندان دور از ذهن به نظر نمی‌رسد. در چنین فضایی، زهرا محدثی از نوجوانی با شعر انس می‌گیرد و زندگی‌اش با نوشتن و سرودن گره می‌خورد. در سال ۱۳۸۴ مجموعه غزلی را از آثار شاعران خوب خراسانی با نام «شهود شرقی» گردآوری کرد و در نشر سوره مهر را به چاپ رساند. یک سال بعد، مجموعه غزلی خواندنی از خودش با عنوان «از شب سرد زمین» منتشر کرد. از این شاعر پرتلاش که دانش آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی است پژوهشی با عنوان «شعر آیینی و تأثیر انقلاب اسلامی بر آن» در کتابی با همین نام منتشر شد که توانست برگزیده ششمین جشنواره شعر فجر و دومین جشنواره شعر انقلاب اسلامی شود.

مجموعه شعر «غم چیز دیگری است»، «خاطرات آسمان» و «پلاک پرند» با موضوع شعر دفاع مقدس برای نوجوانان از دیگر آثار زهرا محدثی خراسانی هستند.

این شاعر دغدغه‌مند فرهنگ و ادبیات همشهری‌مان تاکنون کارشناس شعر حوزه هنری خراسان، دفتر تبلیغات اسلامی و آفرینش‌های هنری آستان قدس رضوی بوده است و هم‌اکنون مربی فرهنگی مرکز شماره ۵ کانون پرورش فکری مشهد است. در پایان، با هم شعری از او را می‌خوانیم که به سردار شهید حاج قاسم سلیمانی تقدیم شده است.

هم چنان قاف حرف اول قدس هم چنان داغ مسجدالاقصی است
هم چنان سنگ شوق پرواز و هم چنان قطره راهی دریاست



جانمازی که سجده گاه تو بود پرچم فتح سرفراز شد
پرچمت تا همیشه ایام روی گلدسته اذان برپاست



ای شکوه شکفته تاریخ، مژده صادق خدا به زمین
قاسم نور در شب ظلمت، ارمانت سپیده فرداست



ای نوید، ای بشارت صادق، مژده دادی که صبح نزدیک است
پیش بهت جهانیان اکنون علم صبح صادق پیداست



یاعلی گفتی و جهانی را به تماشای عشق آوردی
هرچه گفتی تلاوت این ذکر هرچه کردی عنایت مولاست



بی سبب نیست سرزمین عراق گشت میقات پر گشودن تو
خط سرخی که رهگذارت شد امتداد شکوه عاشورا است

تصویری از حماسه

نگاهی به کتاب «قاف»

کتاب «قاف» روایت جنگ سی و سه روزه حاج قاسم سلیمانی است که سارا عرفانی آن را بازنویسی کرده و از سوی نشر انقلاب اسلامی وارد بازار کتاب شده است. «قاف» بخشی از لحظات حماسی حاج قاسم در این جنگ را به تصویر می کشد و روایت می کند. پیش از بازنویسی سارا عرفانی، یک بار پیش از این چاپ شده است. متن آن، بخشی از صحبت های حاج قاسم سلیمانی مقابل دوربین انتشارات انقلاب اسلامی درباره جنگ سی و سه روزه لبنان بوده بدون تغییر منتشر شده است اما در چاپ دوم و بازنویسی سارا عرفانی، متن اثر ساختارمندتر، داستانی تر و خوش خوان تر شده است. به گفته خود نویسنده، شکل گیری این کتاب به این صورت بوده است: حاج قاسم مصاحبه ای تصویری با انتشارات انقلاب اسلامی داشته که در آن درباره جنگ سی و سه روزه صحبت کرده است. قرار می شود بر اساس آن صحبت های یک کتاب تصویری آماده و صحبت ها بازنویسی شود به طوری که مخاطب جوان و نوجوان بتواند راحت تر با کتاب ارتباط برقرار کند. در حقیقت، من فقط صحبت های حاج قاسم را بازنویسی کرده ام.

به این ترتیب، «قاف» شکل می گیرد که به زبان نوجوانان، روایتگر حماسه ها شود. نویسنده معتقد است جامعه امروز بیش از آنکه به مرثیه ای برای قهرمان هایش نیاز داشته باشد به گفتن و به تصویر کشیدن لحظات حماسی شان نیاز دارد. نوجوانان و جوانان امروز باید حماسه های واقعی جامعه شان را بخوانند و بشناسند. این کتاب قاف هم از جنبه حماسی و هم از جنبه هیجان انگیزی می تواند همراهی جوانان و نوجوانان را با خود داشته باشد. پرداختن به این موضوعات با توجه به نسل جوان و نیازهای آن ها باعث خواهد شد قهرمان های واقعی خودمان جایگزین قهرمان های تخیلی و کاذبی شوند که از رسانه های غربی می آیند. سارا عرفانی متولد ۱۳۶۱ در تهران و دانش آموخته کارشناسی الیهیات است.

او تا کنون مسئولیت ها و مشغولیت های متفاوتی در حوزه داستان نویسی داشته است: دبیری برگزاری جلسات داستان خوانی سرای اهل قلم، مسئولیت کارگاه و سرویس داستان نویسی سایت لوح، سردبیری اولین جایزه ادبی داستان لوح، دبیری جشنواره داستان کوتاه هفت سین، دبیری جشنواره داستان کوتاه روح خدا، دبیری اشکواره داستان های کوتاه کوتاه عاشورایی، سردبیری سایت مادر بانو، کارشناسی کتاب وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، کارشناسی کتاب انتشارات سوره مهر و... فعالیت جدی او در عرصه نویسندگی با «لبخند مسیح» نمایان شد، اثری که توانست رتبه اول جشنواره سراسری بانوی فرهنگ در سال ۸۵ را از آن او کند. «پنجشنبه فیروزه ای» دیگر اثر این نویسنده بود که توانست تحسین منتقدان را برای وی به ارمغان بیاورد، اثری که جایزه شهید غنی پور آن را در سال ۹۴ به عنوان اثر برگزیده معرفی کرد.

بسیاری «پنجشنبه فیروزه ای» را نقطه عطف کارنامه این نویسنده می دانند. کتاب دیگر او، «دختر ماه»، رمانی است بر مبنای زندگی حضرت معصومه (ص). هم چنین آثار دیگری با نام های «از جنس خدا»، «دلور مرد سیستان»، «صد درجه سانتی گراد» و «هدیه ولنتاین» دارد.



آن شهر شاید

نویسنده: سارا عرفانی

کوهستان و شیرزن

آشنایی با فرنگیس حیدرپور، زن شجاع کرد

مادرش گفته بود: باید پسر به دنیا می آمدی فرنگیس! او که متولد سال ۱۳۴۱ و اهل روستای کوهستانی اوازین بود، بنا نداشت که یکجا آرام بنشیند. دست خودش نبود. بالا رفتن از کوه و دویدن در دشت را به خاله بازی ترجیح می داد. همه توی ده می دانستند فرنگیس سرترسی دارد. نه از تنهایی توی کوه می ترسید، نه از قبرستان. دوست داشت مثل یک مرد کار کند، مثلاً برود چوپانی. این طوری می توانست زمان بیشتری را توی کوه و دشت بگذراند.

همین طور هم شد. او آزاد و رها قد کشید و در نوجوانی به قاعده کوه چغالوند که بارها و بارها از آن بالا رفته بود، قلبش قرص و محکم بود. فرنگیس آموخته زندگی در روستای مرزی توی گیلان غرب، تا اینجا قصه اش غمی نداشت که نشود کاری کرد. تا اینجا قصه یعنی تا هجده سالگی اش که مصادف بود با سال ۱۳۵۹، سال جنگ، سالی که مردم روستای فرنگیس پس از حمله نظامی نیروهای عراقی به روستاهای اطراف، خانه هایشان را رها کردند و در کوهستان پنهان شدند.

روزها همگی مخفی می شدند و شب ها مردان ده برای تهیه غذا و آب به روستا برمی گشتند. فرنگیس هم داوطلب کمک بود. پدرش گفت: چه ایرادی دارد؟ زن ها ترسیده نگاهش کردند. فرنگیس اما می خندید، مگر چه می خواست بشود؟ چه کسی فکرش را می کرد که توی راه با سربازها درگیر و پدر و برادرش شهید می شوند؟ چه کسی فکرش را می کرد فرنگیس بماند و دو سرباز عراقی و یک تبر. هیچ کس الا قلب شجاع فرنگیس که نگذاشت دستش توی دفاع کم بیاورد و به او قوت داد با تبر پدرش یک سرباز را خلاص کند و دیگری با تمام تجهیزات دست بسته تحویل نیروهای ارتش بدهد. بعد، سال ها برود و بیاید تا این روزها، این روزها که همه او را به عنوان نماد مقاومت زنان ایران می شناسند و مجسمه اش را در کرمانشاه نصب کرده اند.



ضمیمه روزنامه شهرآرا
صاحب امتیاز:
شهرداری مشهد
مدیرمسئول:
سیدمیثم موسوی مهر
سردبیر:
سید سجاد طلوع هاشمی
دبیرضمانت:
ارژنگ حاتمی
دبیرضمیمه:
حمیده وحیدی

حس و حال عکسی که برگزیده دومین جشنواره عکس شهید سلیمانی شد

سیزدهم دی ماه بود. نم باران می زد. انگار از عصر جمعیت تکان نمی خورد. آن بالا روی یک ساختمان ایستاده بودیم و سیل جمعیت را می دیدیم. شب شد. از یک طرف حرم مطهر می درخشید و از طرفی صدای مداح در خیابان امام رضا همراه با کاروان حمل شهدا سانتی متر به سانتی متر تکان می خورد. این صحنه را هرگز در این سال هایی که کار عکاسی می کردم در هیچ راهپیمایی و گردهمایی ای ندیده بودم. عکاسان فریم به فریم عکس می گرفتند. سراسر شهر دیده می شد. مردم چراغ موبایل هایشان را روشن کرده و اطراف پیکر سردار شهید را گرفته بودند. تاجشم کار می کرد نور بود و این قاب برای همیشه در حافظه تاریخی عکاسان باقی ماند.



مهدیه غفوریان عکاس